

ستایش فارسی دوازدهم

ملکا، ذکر تو گویم

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکتی و خدایی نروم جز به همان ره که توام راه‌نمایی

مفهوم

- ◆ یاد خدا کردن و ذکر او گفتن
- ◆ پاک بودن خدا
- ◆ هدایت‌گر بودن خدا
- ◆ راه خدایی بی‌موردن

‡ بنمای رهی که ره نماینده تویی بگشای دری که در گشاینده تویی ‡
‡ طلب‌کار توام در جان و در دل نباشم یک دم از یاد تو، غافل ‡
‡ پرستار امرش، همه چیز و کس بنی‌آدم و مرغ و مور و مگس ‡
‡ اهدنا الصراط المستقیم (ما را به راه راست هدایت کن) ‡

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

مفهوم

- ◆ فقط در پی معشوق بودن
- ◆ توحید و یگانگی خدا
- ◆ فضل و بخشش الهی
- ◆ فقط از خدا خواستن

‡ زهی وحدت که مویی درنگنجد در آن وحدت جهان مویی نسنجد ‡
‡ ز یکتایی خود بی‌چون حقیقت درون بگرفته و بیرون حقیقت ‡
‡ دویی را نیست در نزدیک تو راه حقیقت، ذات پاکت قل هو الله ‡
‡ قل هو الله احد (بگو او خدایی است که یگانه است) ‡

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نمایندهٔ فضلی تو سزاوار ثنایی

مفهوم

- ◆ حکیم بودن و دانایی خداوند
- ◆ عظمت و بزرگی خداوند
- ◆ کریم و بخشنده بودن خداوند
- ◆ فضل و رحمت و بخشش خداوند
- ◆ شایستهٔ ستایش بودن خداوند

- † به لطف و رحمت و عفو و کرامتت نازم که می‌کشی تو ز عیدِ فراری خود، ناز †
- † زهی رحمت که گر یک ذرهٔ ابلیس بیابد، گوی برآید ز ادريس †
شيطان نام پیامبری
- † در دهان، هر زبان که گردان است از ثنای تو اندرو، جان است †
- † الهها، قادرا، پروردگارا کریم، مُنعم، آمرزگارا †
- † خداوندا تو ایمان و شهادت عطا دادی به فضلِ خویش، ما را †

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

مفهوم

- ◆ عقل ما از درک خدا ناتوان است.
- ◆ شبیهی برای خدا حتی در خیال ما هم نمی‌آید.
- ◆ عظمت خدا، فراتر از درک ماست.

- † خیره از وصف تو، روان و خرد عاجز از مدح تو یقین و گمان †
- † ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم †
- † نه ادراک در کنهٔ ذاتش رسد نه فکرت به غور صفاتش رسد †
عمق عمق
- † هستی تو صورت پیوند نی توبه کس و کس به تو ماندنی †
- † ز نام و نشان و گمان برترست نگارندهٔ برشده پیکر است †
- † نیابد بدو نیز، اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه †

† جهان متفق بر الهیتش فرومانده از کُنه ماهیتش †
 † منم حیران و سرگردان ذاتت فرومانده به دریای صفات †
 † ای چشم عقل، خیره در اوصاف روی تو چون مرغ شب که هیچ نبیند به روشنی †
 † نه در ایوان قریبش وهم را بار نه با چون و چرایش عقل را کار †
 † نزدیکی

† پرتو نور سزادقات جلالش از عظمت، ماورای فکرت دانا †
 † سرآوردها

همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

مفهوم

† صفات خداوند از قبیل ارجمندی، شکوه، دانش، واضح و بی‌شک بودن، نور و روشنی، شادی، بخشش، پاداش‌دهنده

† تو نوری در تمام آفرینش به تو بینا حقیقت عین بینش †
 † بشر، ماورای جلالش نیافت بصر، منتهای جمالش نیافت †
 † تو آن نوری که اندر هفت افلاک همی‌گشتی به گرد کره خاک †
 † به ما بر، خدمت خود عرض کردی جزای آن به خود بر، فرض کردی †

همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو پیوشی همه بیشی تو بکاهی، همه کمی تو فزایی

مفهوم

† خداوند به رازها و پنهان‌ها و غیب‌ها آگاه است.
 † خداوند پوشاننده عیب‌ها و گناهان است.
 † خداوند هر که را بخواهد بالا می‌برد و هر که را بخواهد پایین می‌آورد.
 † عزّت و ذلّت دست خداست.

† یکی را برآرد به ابر بلند یکی زو شود زار و خوار و نژند †
 † اندوهگین

- † یکی را به سر برنهد تاج بخت یکی را به خاک اندر آرد ز تخت †
 † گلستان کند آتشی بر خلیل گروهی بر آتش برد ز آب نیل †
 † بر احوال نابوده، علمش بصیر بر اسرارِ ناگفته، لطفش خبیر †
 † بر او علم یک ذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان به نزدش یکی است †
 † عطا از خلق چون جوی گراو مال ده گویی؟ به سوی عیب چون پویی گراو را غیب دان بینی؟ †
 † پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد. †
 † ارجمند گرداننده بندگان از خواری، در پای افکننده گردن کشان از سروری †
 † تعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء (هر که را بخواهد عزیز می کند و هر که را بخواهد ذلیل می کند) †
 † علام الغیوب (دانای غیب هاست) †
 † ستّار العیوب (پوشاننده عیب هاست) †

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

مفهوم

♦ با تمام وجود خدا را به یگانگی ستودن
 ♦ امید به رهایی از دوزخ

- † خود، نه زبان در دهان عارف مدهوش حمد و ثنا می کند که موی بر اعضا †
 † کفر و دین هر دو در رهت، پویان وحده لا شریک له، گویان †
 † هر سر موی مرا با تو هزاران کار است ما کجاییم و ملامت گر بیکار کجاست؟ †